

اصلاحات سیاسی در کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس پیش و پس از بهار

عربی: اصلاحات سیاسی در بحرین و یمن

سروگل تقی‌پور^۱

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، فارس، ایران.

نویسنده مسئول:

سروگل تقی‌پور

چکیده

خیزش‌های عربی در سال ۲۰۱۱ چیزی بیش از نظم سیاسی صرف را به چالش کشید. در حالی که هنوز هیچ‌کدام از این انقلاب‌ها از یک انقلاب سیاسی به یک انقلاب اجتماعی کامل تبدیل نشده است؛ آن‌ها بیکاری، نئولیبرالیسم، مسائل بااهمیت کارگری و خواسته‌های عمومی برای منزلت و عدالت اجتماعی را زیر سؤال برده‌اند و همچنین نظم اقتصادی را به چالش کشیده‌اند. این ترکیب مطالبات سیاسی و اقتصادی ویژگی مجزای انقلاب‌های سال ۲۰۱۱ است. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی که مبارزه با تروریسم به صورت مفهومی غالب در سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا درآمد، خاورمیانه نیز به کانون روابط و مرکز ثقل نظام بین‌الملل تبدیل شد. تصمیم سازان و سیاست پردازان ایالات متحده، با ایجاد پیوستگی و همبستگی بین اسلام‌گرایی یا بنیادگرایی اسلامی با تروریسم، علاوه توسل به نیروی نظامی و قهوه قهریه علیه تروریست‌ها، درصدد اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از طریق مهندسی اجتماعی- سیاسی و اصلاح دینی- مذهبی جوامع خاورمیانه به عنوان خاستگاه تروریسم بین‌الملل نیز برآمدند. با شروع اجرای اصلاحات، تحولات قابل‌اعتنایی در این کشورها به وقوع پیوست که هدف آن‌ها ممانعت از آشوبی بود که پیش‌بینی می‌شد، نتایج این اصلاحات به‌خوبی خود را در جریان‌ات بهار عربی در جهان عرب نشان داد. تقریباً تمامی کشورهای هم‌پیمان آمریکا در خلیج فارس توانستند بحران‌های بهار عربی را با کم‌ترین هزینه پشت سر بگذارند. در این میان کشور بحرین طرح اصلاحات را در دوره‌ای اجرا کرد اما سپس با انحراف از آن به سرکوب شیعیان پرداخت. در کشور یمن از ابتدا اصلاحاتی صورت نپذیرفت و به خاطر بافت چند پارچه‌ی آن استبداد اصلاح‌ناپذیر کشور را به آشوب و سرنوشتی دولت کشاند.

واژگان کلیدی: اصلاحات سیاسی، خلیج فارس، بهار عربی، بحرین، یمن.

مقدمه

خیزش‌های عربی در سال ۲۰۱۱ چیزی بیش از نظم سیاسی صرف را به چالش کشید. در حالی که هنوز هیچ‌کدام از این انقلاب‌ها از یک انقلاب سیاسی به یک انقلاب اجتماعی کامل تبدیل نشده است؛ آن‌ها بیکاری، نفولیبالیسم، مسائل بااهمیت کارگری و خواسته‌های عمومی برای منزلت و عدالت اجتماعی را زیر سؤال برده‌اند و همچنین نظم اقتصادی را به چالش کشیده‌اند. این ترکیب مطالبات سیاسی و اقتصادی ویژگی مجزای انقلاب‌های سال ۲۰۱۱ است. این همچنین نقطه تمایز دیگری را با جنبش‌های دموکراتیک دیگر در چند سال اخیر بنیان می‌نهد، جنبش‌هایی که در وسعت گسترده هستند و طبقه کارگر در آن مشارکت دارد اما نفولیبالیسم را مورد نقد قرار نداده و توسعه ابعاد کاری معین را مطالبه نمی‌کنند. در دهه‌های اخیر، خاورمیانه و شمال آفریقا شاهد دو نوع آلترناتیو استبدادی بوده است، یکی حکومت‌های حامی امپریالیسم و ملهم از یک نوع سکولاریسم صوری مانند آنچه در مصر شاهد بودیم و همچنین حکومت‌ها و جنبش‌های بنیادگرا و استبدادی که با عنوان ضد امپریالیستی عمل کرده‌اند. مردم شمال آفریقا و خاورمیانه در کمتر از سه ماه دو انقلاب را در تونس و مصر سازمان‌دهی کرده و در لیبی نیز با یک جنگ مدنی و انقلابی، خیزشی عمومی ایجاد نمودند. همچنین شاهد خیزش‌های عمده‌ای در یمن و بحرین بودیم علاوه بر این‌ها در سوریه نیز اعتراضاتی مشاهده شد. این خیزش‌ها که با جنبش‌های اعتراضی در جهان عرب و بسیاری از کشورهای منطقه گسترش پیدا کرده است، از نسل جدیدی از انقلابیون ریشه می‌گیرد که نه به حکومت‌های ناسیونالیسم و استبدادی گذشته جهان عرب علاقه‌ای دارد و نه به بنیادگرایان افراطی که در سال‌های اخیر شاهد گسترش آن بوده‌ایم. این معترضین افرادی هستند که زیر پرچم دموکراسی خواهی و حقوق بشر نظم حاکم سیاسی را به چالش کشیده‌اند و گاه توانسته‌اند رژیم‌های استبدادی چندین ساله را به زیر بکشند. انقلاب‌ها و خیزش‌های جهان عرب در سال ۲۰۱۱ از حدود یک انقلاب به شیوه معمول آن عبور کرده‌اند؛ و از هیچ‌کدام از انواع حکومت‌های استبدادی و بنیادگرایی افراطی حمایت نمی‌کنند، این انقلاب‌ها توسط نسل جدیدی از جوانان هدایت می‌شوند که شکلی نوین از شرایط را شکل داده‌اند که از آنچه پس از سال ۲۰۰۱ روی داده متفاوت است. بر این اساس می‌توان آن‌ها را همچنان که پسااسلام‌گرا نامید، پساملی‌گرا نیز تلقی کرد. جنبش‌های عربی سال ۲۰۱۱ در همه‌جا طنین‌انداز شد و به نوعی تمام کشورهای عربی منطقه از مراکش گرفته تا عراق و از پاکستان تا سودان را تحت تأثیر قرار داد. یکی از ویژگی‌های کلیدی جنبش‌های سال ۲۰۱۱ این است که اسلام‌گرایی صرف و افراطی دیگر بر آن‌ها حاکم نیست. در تحولات اخیر جهان عرب، یکی از عوامل عمده تبدیل انقلاب یک کشور عربی "تونس" به انقلاب‌های فراگیر عربی را می‌توان علاوه بر ساختارهای مشابه سیاسی، در هویت عربی این کشورها جستجو کرد. در واقع، این واقعیت را که انقلاب‌ها در جهان عرب به طور هم‌زمان اتفاق افتاد نمی‌توان تصادفی هم‌زمان خواند. اگرچه عامل شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های فراملی نقش مهمی در منطقه‌ای کردن تحولات جهان عرب داشتند، با وجود این عدم پیروی کشورهای غیرعربی از تحولات جهان عرب چه در آفریقا و چه در خاورمیانه، ماهیت عربی انقلاب‌ها را بیشتر برجسته می‌کند. انقلاب‌های عربی سال ۲۰۱۱ نشان داد که اعراب علی‌رغم زندگی در بیش از بیست دولت-ملت مختلف، حس "پان عربیسم" یا هویت سیاسی مشترک خود را حفظ کرده‌اند. این حس ایجاد شده در میان اعراب اگرچه شباهت‌هایی به بسیج اعراب در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دارد، اما ماهیت آن متفاوت می‌باشد؛ زیرا این بار هویت مشترک عربی در کشورهای عرب بیشتر با ایدئولوژی بومی جامعه عرب یعنی اسلام به جای ایدئولوژی وارداتی مارکسیسم در دوره قبلی، آمیخته شده است. در مجموع، می‌توان گفت انقلاب‌های عربی سال ۲۰۱۱ از فاکتورهای بومی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ناشی شدند و به واسطه هویت مشترک عربی، ماهیتی منطقه‌ای به خود گرفتند. هویتی که این بار برخلاف گذشته تأثیرگذاری‌اش از پایین به بالا بود و با تغییراتی نسبت به گذشته، نوعی دگردیسی را تجربه کرد [۱]. برخلاف کاهش نقش ایدئولوژی در خیزش مردم در کشورهای عربی، با تحولات عربی نقش ایدئولوژی در منطقه، به ویژه در سیاست خارجی کشورهای منطقه نسبت به روابطشان با یکدیگر، در جنبه عمومی آن در حال افزایش است؛ بنابراین به نظر می‌رسد که با بروز تحولات عربی نقش ایدئولوژی بازتعریف می‌شود؛ یعنی دولت‌های منطقه سعی دارند عنصر ایدئولوژی را در روابط منطقه‌ای خود مدیریت کنند چون منجر به تنش در روابط آن‌ها و بی‌ثباتی در منطقه می‌شود؛ اما هم‌زمان شاهد هستیم که بر جنبه عمومی تأثیرات ایدئولوژی در منطقه افزوده می‌شود؛ یعنی ایدئولوژی در شکل عمومی تبدیل به یک عنصر تأثیرگذار منطقه‌ای می‌شود. این مسئله بر روابط کشورهای منطقه و فرامنطقه تأثیر می‌گذارد [۲]. کشورها یا از نیروهای انقلابی حمایت می‌کنند یا از دولت‌های حاکم در این کشورها. همین امر بر اساس ایدئولوژی حاکم بر خط‌مشی سیاست خارجی کشورهای منطقه صورت می‌گیرد. دو کشور قطر و عربستان، از جمله کشورهای منطقه هستند که نسبت به این انقلاب‌ها، رویکردهای متفاوتی را در پیش گرفته‌اند که آن‌ها را در مقابل هم قرار می‌دهد. منطقه خاورمیانه به عنوان یکی از مهم‌ترین مجموعه‌های منطقه‌ای از عوامل مختلفی تأثیر می‌پذیرد و در عین حال در ابعاد متعدد بر معادلات جهانی تأثیر می‌گذارد. بدین معنی که تحولات نظام بین‌الملل در سطح کلان مانند رقابت ابرقدرت‌ها در دوران جنگ سرد، تحولات در سطح خود منطقه مانند وقوع جنگ‌ها و نیز تحولات در سطح خرد و در درون کشورهای منطقه خاورمیانه مانند وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، می‌تواند کم و کیف معادلات در سطح منطقه خاورمیانه را دگرگون و به آن شکل دهد. به عبارت کوتاه‌تر، تغییر و تحولات عظیم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در سه سطح کلان، منطقه‌ای و خرد می‌تواند سبب تغییر

شرایط مجموعه منطقه‌ای خاورمیانه و نیز شکل‌گیری و ظهور شرایط جدیدی شود. در نتیجه در این نوشتار در پی بررسی اصلاحات سیاسی در کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس با محوریت یمن و بحرین، پیش و پس از بهار عربی هستیم. لذا ابتدا به ساختار سیاسی این کشورها توجه خواهیم کرد، سپس به طرح اصلاحات در خلیج فارس و با محوریت یمن و بحرین خواهیم پرداخت.

ساختار نظام سیاسی در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس

در این بخش مختصر به ساخت سیاسی کشورهای (عرب) حاشیه‌ی خلیج فارس می‌پردازیم. ساختار سیاسی کشورهای عربی در منطقه خلیج فارس، نئوپاتریمونال است. این ساختار پاسخگوی نیازهای نسل امروز نیست و پیش‌بینی می‌شود که این کشورها در سایه بحران حاکمیت و با اثرپذیری از خیزش‌های مردمی یکی دو سال اخیر در کشورهای عربی، به زودی دومینوار دستخوش دگرگونی‌های بنیادی شوند، زیرا از ضعیف‌ترین نمونه‌های ملت - دولت در سطح جهان شمرده می‌شوند. از سوی دیگر، جوامع این کشورها رفته‌رفته از وابستگی‌های قومی، قبیله‌ای و تعصبات برآمده از آن دور می‌شوند و به سوی خواست‌های سیاسی تازه پیش می‌روند. یکی از بنیادی‌ترین شکوه‌های شهروندان در این کشورها، پاسخگو نبودن دولت است که زمینه‌ساز سوءاستفاده از قدرت و فساد گسترده شده است [۳]. هفت عامل اصلی را می‌توان نام برد:

۱ - وجود شکاف‌های ژرف اجتماعی، قومی و مذهبی (نشانه نبود انسجام داخلی و وجود بحران سازوکاری و تطابق)؛ ۲ - رشد چشمگیر طبقه متوسط حرفه‌ای (نشانه شکل‌گیری خواست‌های دموکراتیک)؛ ۳ - سر برآوردن اسلام مبارزه‌جو (نشانه واکنش فرهنگی)؛ ۴ - گسترش چشمگیر فساد در دستگاه‌های دولتی (نشانه بحران مشروعیت)؛ ۵ - ارتباط نزدیک و صمیمانه میان نخبگان حاکم و دولت‌های عربی (نشانه نبود مقبولیت داخلی)؛ ۶ - شکاف بزرگ میان نوسازی و عدم نوسازی (نشانه وجود جامعه در حال گذار)؛ ۷ - بحران جانشینی و حکمرانی سیاسی در آینده. این بحران‌های هفت‌گانه فراروی حکومت‌ها در این سرزمین‌ها همراه با روند جهانی‌شدن ابزارهای ارتباطی و اطلاع‌رسانی، زمینه‌ساز بحران حاکمیت و سرانجام فروپاشی این نظام‌های سنتی خواهد بود. برآیند این شکاف‌ها، بحرانی خواهد بود، کمابیش همانند آنچه دامن‌گیر دیگر کشورهای عربی شده است [۳]. حاکمیت مردمان یکی از اصول اساسی دموکراسی است. مفهوم اصلی حاکمیت مردمان این است که حکومت‌ها قدرت و اقتدار خود را از منبع دیگری جز خواست و اجماع و رضایت شهروندان به دست نمی‌آورند و آنان می‌توانند حکومت را دگرگون یا از کار برکنار کنند. پس تصمیم‌نهایی را شهروندان می‌گیرند [۴]. ولی کشورهای عربی در حوزه خلیج فارس، دارای رژیم‌های اقتدارگرا و نظام سیاسی بسته هستند و همه ابزارهای قدرت (اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی، قضایی، قانونی و...) در دست فرمانروایان اعم از رئیس‌جمهوری، شیخ، امیر و سلطان متمرکز است [۵] برای نمونه، حکومت قطر گونه‌ای سلطنت مطلقه یعنی اتوکراسی (تک سالاری) است، قدرت فرمانروا نامحدود و فرمان‌های او در حکم قانونی است [۶]. در عمان نیز سلطنت مطلقه است و سر رشته همه کارها به شخص سلطان برمی‌گردد. بحرین یک امیرنشین است؛ امیر بر پایه قانون اساسی ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) رئیس کشور و فرمانده کل نیروهای مسلح است و سلطنت در آن کشور موروثی است [۱]. کویت پادشاهی و حاکم آن امیری است که با رأی مردان بالغ خاندان سلطنتی از میان خودشان برگزیده می‌شود. امیر، نخست‌وزیر و شورای وزیران را منصوب می‌کند. پنجاه عضو مجمع ملی برای چهار سال با رأی مردان با سواد کویتی برگزیده می‌شوند. حکومت سلطان‌نشین عمان گونه‌ای حکومت «مونارشی» است. این کشور تا چندی پیش قانون اساسی نگاشته شده نداشت، بلکه قدرت مطلق در دست سلطان بود [۴]. بهترین تعریف برای رژیم‌های سیاسی این منطقه، در روزگاری که بیشتر سیستم‌های سیاسی جهان دموکراتیک است، اقتدارگرایی سنتی است برسرهم در ادبیات سیاسی از احزاب، انتخابات، مطبوعات، پارلمان، به‌عنوان چهار رکن دموکراسی یاد می‌شود. وجود این ارکان برای دموکراتیک بودن یک نظام سیاسی ضرور فرض شده است و از همین رو این چهار رکن همواره همچون معیاری برای بررسی چندوچون دموکراسی در یک جامعه در نظر گرفته می‌شود. از این رو، هر نظامی که درصدد برقراری دموکراسی باشد، بی‌گمان در راه برپا داشتن این چهار رکن، حتی به ظاهر، می‌کوشد؛ اما کشورهای عربی خلیج فارس احزاب سیاسی پویا و قانونی ندارند و انتخابات نیز در این کشورها بی‌معناست [۳]. در اینجا می‌توان سه مورد را در باب ساختار سیاسی کشورهای عرب متذکر شد:

نبودن پارلمان

در بسیاری از این کشورها، پارلمان و مجلس به‌عنوان نهاد مستقل قانون‌گذاری، که از اراده عمومی شهروندان برخاسته باشد، وجود ندارد، در صورتی که پارلمان قلب تپنده دموکراسی به شمار می‌رود، به هر روی، اگر پارلمانی هم باشد بیشتر مجلس مشورتی است که در صورت صلاحدید امیر یا خلیفه می‌تواند قانونی را تصویب کند. شیوه‌ی گزینش اعضای پارلمان‌ها نیز دموکراتیک نیست. برای نمونه، اعضای شورای مشورتی عربستان انتصابی هستند. در کویت، دولت نزدیک به یک سوم اعضای پارلمان را برمی‌گزیند و ۵۰ درصد نمایندگان نیز بی‌پشتیبانی دولت قادر به حضور در مجلس نیستند. از این رو مشارکت مردمی در انتخابات ناچیز است [۷]. قطر و عربستان هیچ‌گاه پارلمان نداشته‌اند و قطر تنها یک مجلس مشورتی دارد که زنان هم می‌توانند در انتخابات آن رأی بدهند [۸]. پیامد تسلط گروهی خاص بر نهادهای

حکومتی (نظامیان در برخی از کشورها و خاندان سلطنتی در برخی دیگر) مشارکت بسیار کم شهروندان، ناستواری نهادهای مدنی، نبودن چرخش نخبگان و مشروعیت ناچیز گروه‌های حاکم است که سرانجام مایه بروز شکاف میان دولت و ملت می‌شود [۷].

وجود دیکتاتوری پدرسالارانه

بیشتر کشورهای عربی حوزه خلیج فارس ویژگی نئوپاتریمونیا پدرسالاری تازه دارند. به سخن ساده‌تر، این حکومت‌ها بیشتر «رأس محور» هستند تا «قاعده محور». بدین معنا که قواعد بازی در بالا تعریف و سپس به پایین منتقل می‌شود. ساختار سیاسی در عربستان، کویت و برخی دیگر از کشورهای کوچک در کناره خلیج فارس، دیکتاتوری پدرسالارانه است. این دولت‌ها در آغاز مشروعیتشان را بر پایه حکمرانی سنتی و مذهبی گذاشتند ولی در روند مدرنیزه شدن صنعت نفت، مشروعیت آن‌ها وابسته به بهره‌گیری از ثروت نفتی برای بالا بردن استانداردهای زندگی شده است. کارشناسان سیاسی بر آن‌اند که در بیشتر این کشورها گروه یا خاندان حاکم، نماینده یا دربرگیرنده نمایندگان اکثریت شهروندان نیست. برای نمونه، در عربستان که جمعیت آن کمابیش ۲۰ میلیون تن است، خاندان فرمانروا در کلی‌ترین ارزیابی شاید صد هزار تن را در برگیرد، یا در بحرین که یک خاندان سنی مذهب بر آن فرمان می‌راند، دست‌کم ۶۵ درصد از شهروندان آن شیعی هستند برای سال‌های دراز فرهنگ قبیله‌ای و پاتریمونیا لیستی، بر مردمان در کناره‌های جنوبی خلیج فارس سایه افکن بوده و سنت زندگی قبیله‌ای و پذیرش اصل شیخوخیت و گرایش‌های کاریزماتیک که با آمریت نیز همراه است زمینه ذهنی مردمان این منطقه را ساخته است [۳].

نبود احزاب سیاسی و انتخابات آزاد

از نخستین روز پاگیری کشورهای کناره جنوبی خلیج فارس تاکنون، نقش احزاب در آن‌ها بسیار کم‌رنگ بوده است. جز دو کشور بحرین و کویت که بیشتر احزاب فعال در آن‌ها نگرشی مذهبی و دینی دارند، در دیگر کشورهای عرب این منطقه احزاب سیاسی چندان فعال نیستند و در بسیاری مواقع سخت سرکوب شده‌اند. برای نمونه، در عربستان احزاب به هیچ رو حق فعالیت ندارند [۴]. و در بحرین نیز هیچ‌گونه حزب قانونی وجود ندارد و احزاب مجاز به فعالیت سیاسی نیستند. بحرین در تاریخ سیاسی خود تنها یک‌بار در ۱۹۷۳ میلادی انتخابات عمومی برگزار کرد که مجلس برآمده از آن انتخابات نیز در ۱۹۷۵ منحل شد. در عراق تا ۲۰۰۳ و تا پایان حکومت صدام حسین هیچ حزبی در عراق فعال نبود و رژیم بعثی با استقرار یک نظام سخت پلیسی و سرکوبگر اجازه فعالیت به دیگر احزاب سیاسی نمی‌داد. اکنون در عراق دست‌کم یک‌صد حزب و گروه سیاسی فعالیت می‌کنند و می‌کوشند از آزمون‌های دموکراسی پیروز بیرون آیند. وضع احزاب در کویت نیز کمابیش همچون بحرین است، با این تفاوت که دولت کویت پذیرفته است فضای سیاسی بازتری در اختیار احزاب قرار دهد و چرخ‌های سیاسی جامعه را در جهت مدرنیسم و دموکراسی خواهی به حرکت درآورد. در امارات عربی متحده فعالیت احزاب سیاسی یکسره ممنوع است. تنها تجربه انتخاباتی این کشور در ۲۰۰۶ بود که مجمع برآمده از انتخابات، حق دخالت در کارها یا قانون‌گذاری ندارد. احزاب و گروه‌های سیاسی در عمان اجازه فعالیت ندارند و تشکیل احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری در قطر نیز ممنوع است [۹]. بنابراین در این کشورها برای آنکه دایره قدرت بسته بماند، فرمانروا حزبی سیاسی برپا می‌کند و زیر پوشش آن، افرادی ویژه و وفادار به خود را ابزار اعمال قدرت خود در ساختار حکومت می‌کند. همچنین، حزب حاکم به سرکوب دیگر احزاب و جمعیت‌های سیاسی می‌پردازد و با احزاب سکولار که در طیفی گسترده از سازمان‌های سیاسی با جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی گوناگون، از مواضع یکسره لیبرال تا برنامه‌های مبهم سوسیالیستی را پوشش می‌دهند و نیز با گروه‌ها و جمعیت‌های اسلام‌گرا (اخوان المسلمین) مخالفت می‌ورزد [۱۰]. پس فعالیت‌های حزبی و گروهی به معنای واقعی در کار نیست و اگر حزبی هم باشد، حزب حاکم است که توجیه‌گر کارکردهای رژیم را توجیه می‌کند.

بهار عربی

منطقه شمال آفریقا و خاورمیانه عربی، دوره‌ای چندساله درگیر خیزش‌های فراگیر مردمی به هدف دستیابی به آزادی، فرصت‌های بهتر و رهایی از استبدادهای داخلی بود که از این دوره با عنوان بهار عربی یاد می‌شود. انقلاب‌های عربی که از آن‌ها به بهار عربی نیز یاد می‌شود، به انقلاب‌ها، خیزش‌ها و اعتراضات در جنوب غربی آسیا و شمال آفریقا در سال‌های از ۲۰۱۰ گفته می‌شود که تاکنون ادامه دارد. این اعتراضات بدان سبب که در کشورهای عرب در حال پیگیری است با عنوان بهار عربی یاد می‌شود. در تونس این اعتراضات در ۱۸ دسامبر ۲۰۱۰ با قیام تونس، در پی خودسوزی محمد بوعزیزی در اعتراض به فساد و بدرفتاری پلیس، آغاز شد. تظاهرات در اثر میزان بالای بیکاری، بحران غذا، فساد، فقدان آزادی بیان و اشکال دیگر آزادی‌های سیاسی و شرایط بد زندگی ادامه یافت. این اعتراضات چشمگیرترین موج ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی تونس طی سه دهه محسوب می‌شود. انقلاب ۲۰۱۱ مصر مجموعه‌ای از راهپیمایی‌ها، اعتراضات و ناآرامی‌های مدنی است که از ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ (۵ بهمن ۱۳۸۹) در کشور مصر آغاز شد و به استعفای حسنی مبارک در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ و ایجاد حکومتی نظامی در کشور منجر شد. مخالفان اهداف این اعتراضات را با الهام از موفقیت انقلاب تونس انقلاب علیه شکنجه، فقر، فساد و بی‌کاری، سرنگونی حسنی مبارک و لغو قانون شرایط اضطراری، افزایش حداقل دستمزدها، پایان دادن به خشونت‌ها و مهم‌تر از همه

خواسته اخیر خود را روی کار آمدن دولتی مردمی اعلام کردند [۱۱]. در پی این دو کشور، دیگر کشورهای عربی دستخوش تحول و انقلاب گردیدند.

عوامل زمینه‌ساز بهار عربی

از عوامل مهم نارضایتی مردم عرب، تمرکز قدرت و ثروت در دست خاندان حاکم و نهادها و احزاب خاص و در عین حال، بی‌توجهی به نیازهای مردمی در این کشورها است. در این رابطه، ساختار سیاسی حاکم و نخبگان کشورهای عربی نتوانسته‌اند توسعه سیاسی و اقتصادی را حتی در حد پایین‌ترین شاخص‌ها برای جامعه فراهم کنند. قدرت سیاسی یکسره در دست رهبران سیاسی مستبد و نخبگان وابسته به قدرت، متمرکز است و مردم سنگین‌ترین فشارهای سیاسی را تحمل کرده‌اند. هرم قدرت و امتیازات در کشورهای عربی، تقریباً شبیه به هم تقسیم‌بندی می‌شود. این هرم از بالا به پایین عبارت است از: ۱. شخص حاکم (پادشاه، سلطان، امیر، شیخ)، ۲. اعضای مهم خاندان حاکم (وزرا، فرماندهان)، ۳. سایر مقامات بلندپایه، ۴. شهروندان و اتباع کشور (بازرگانان و شغل‌های درجه دوم حکومتی) و ۵. مهاجرین (عرب و غیرعرب) در کنار تحولات فکری و فرهنگی ملت عرب، کسری دموکراسی در حکومت‌های عربی و عدم توجه به آزادی‌های سیاسی، مشارکت سیاسی و نهادسازی و در یک کلام، فقدان جامعه مدنی در کشورهای عربی نیز از عوامل داخلی مهم در بیداری و نارضایتی مردم عرب است. جامعه مدنی، به‌سان ضربه‌گیری میان نیروهای دولتی و توده‌های مردم حائل می‌شود. در شرایطی که جامعه مدنی نیرومند است و نهادهای آن، اعم از احزاب، سازمان‌های غیردولتی، اصناف و اتحادیه‌ها شکل گرفته‌اند و از استقلال و امنیت نسبی نیز برخوردارند، انتقال قدرت به ناگزیر با شیوه‌های مسالمت‌آمیز صورت می‌گیرد. این در حالی است که بیشتر کشورهای خاورمیانه عربی دارای نظام‌های سلطنتی و پادشاهی هستند که در آن، حکومت دارای ماهیت موروثی و خانوادگی است و مشروعیت مردمی و دموکراتیک ندارد. در این نوع حکومت‌ها، مؤلفه‌های حکومت‌های امروزی مانند انتخابات آزاد، شایسته‌سالاری، نخبه‌گرایی و آزادی‌های فردی و جمعی وجود ندارند. در نتیجه، در این کشورها، جامعه مدنی که مهم‌ترین مشخصه آن استقلال از دولت است، مجال بروز و ظهور نیافته است. این دولت‌ها خود را تنها ابزار موجود برای نوسازی و توسعه کشور می‌شمارند و با توسل به مقتضیات توسعه و وحدت ملی از شکل‌گیری جامعه مدنی جلوگیری می‌کنند و حتی در شرایط ضرورت ایجاد نهادهای مدنی، به شیوه‌های مختلف حوزه کارکردی و کیفیت اثرگذاری آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. شاخص‌های مهم جامعه مدنی، مانند «انجمن‌های حرفه‌ای و سازمان‌های مدنی بر اساس اصول کورپوراتیستی و نه پلورالیستی سازمان‌دهی می‌شوند. آن‌ها یا با دولت‌ها در ارتباط هستند یا توسط دولت‌ها ایجاد می‌شوند و از این رو، به طور داوطلبانه و مستقل شکل نمی‌گیرند». دولت تعیین و کنترل می‌کند که کدام سازمان‌ها می‌توانند موجودیت و حیات یابند و این را با ملزم کردن آن‌ها به کسب و تمديد مجوزهای رسمی انجام می‌دهد و اغلب به گروه‌هایی که از سیاست‌های دولت حمایت می‌کنند، کمک مالی ارائه می‌کند. آزادی مطبوعات در سراسر منطقه بسیار محدود است. عراق، لیبی، عربستان سعودی و سوریه هیچ‌یک مطبوعات مستقل ندارند و آزادی مطبوعات حتی در کشورهایی که به طور اسمی مجاز است، همچنان محدود باقی‌مانده است. رژیم‌ها تمایل دارند ایستگاه‌های خبرگزاری و چاپ مطبوعات را تحت کنترل خود درآورند یا آن‌ها را تحت حمایت مالی خود قرار دهند تا به این وسیله مانع استقلال آن‌ها شوند [۱۲].

طرح اصلاحات در کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس

طرح خاورمیانه بزرگ

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی که مبارزه با تروریسم به صورت مفهومی غالب در سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا درآمد، خاورمیانه نیز به کانون روابط و مرکز ثقل نظام بین‌الملل تبدیل شد. تصمیم سازان و سیاست پردازان ایالات متحده، با ایجاد پیوستگی و همبستگی بین اسلام‌گرایی یا بنیادگرایی اسلامی با تروریسم، علاوه توسل به نیروی نظامی و قهوه قهریه علیه تروریست‌ها، درصدد اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از طریق مهندسی اجتماعی- سیاسی و اصلاح دینی- مذهبی جوامع خاورمیانه به عنوان خاستگاه تروریسم بین‌الملل نیز برآمدند. ژنرال کالین پاول وزیر امور خارجه آمریکا در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ در سخنرانی خود در بنیاد هرترجیج برای نخستین بار و به طور رسمی طرح این کشور برای خاورمیانه را مبنی بر اصلاحات سیاسی و اقتصادی و آموزشی اعلام کرد. همچنین یکی از توجیهات بهانه سه‌گانه حمله آمریکا به عراق در کنار نبرد علیه تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، استقرار دولت سرمشق در این کشور برای توسعه و اشاعه‌ی دموکراسی در منطقه بر اساس منطق دومینوی دموکراتیک اعلام گردید [۱۳]. به دلیل آنکه تمامی کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس به نحوی به عنوان هم‌پیمان سیاسی، نظامی آمریکا شناخته شده‌اند و مهم‌تر از آن، تمایل غرب به حفظ جریان آرام و ارزان انرژی از منطقه، دولت ایالات متحده، تمایل ایجاد تحول به گونه‌ای که این منافع را به خطر اندازد، نداشت. انجام الگویی خاص و منطقه‌ای دموکراتیک طرح عمده آمریکا برای این منطقه که بر سه اصل مبتنی بود: اولاً چارچوب ساختارهای فعلی این حکومت‌ها را حفظ کند، ثانیاً با انجام اصلاحاتی بتواند از مشروعیتی قابل قبول در میان ملت خود برخوردار شود و ثالثاً، توازن قوای منطقه‌ای را به نفع ایران برهم نزند. شاید بتوان طرح محلی کردن اصلاحات را در همین راستا ارزیابی کرد. در مقابل، رهبران عرب تلاش کردند با همین بهانه

تلاش‌های جاری برای انجام اصلاحات را به نحوی در کنترل خود درآوردند... پس از طرح اصلاحات، ایالات متحده به این نتیجه رسید که هرگونه تغییری در وضعیت موجود اولاً می‌تواند نیروهایی را به قدرت برساند که چندان با منافع آمریکا سازگار نیستند و ثانیاً با تغییر وضعیتی که در عراق ایجاد شد و احتمال قدرت‌یابی شیعیان در کشور بحرین، توازن منطقه‌ای به نفع ایران و به ضرر عربستان برهم خواهد خورد. از این رو احتمالاً توافقی بین غرب و سران کشورهای عربی بر سر مسئله اصلاحات و حدود و حوزه‌های آن پذیرفت، سرعت اصلاحات به یک‌باره فروکش کرد و در عوض بیش از مسائل اساسی بر موضوعات دیگر از قبیل آموزش تأکید صورت پذیرفت [۱۴].

برخی اصلاحات در کشورهای حاشیه خلیج فارس

در این دوره، گزارش توسعه انسانی در جهان عرب نتیجه گرفت که بر اساس تحقیقات انجام‌شده جهان عرب از سه نقصان عمده رنج می‌برد: فقدان آزادی، بیکاری و نقصان توانمندی سیاسی، اقتصادی و سیاسی زنان. در طرح اصلاحات مذکور، تلاش برای از بین بردن سه نقصان مذکور بود. با شروع اجرای اصلاحات، تحولات قابل‌اعتنایی در این کشورها به وقوع پیوست که هدف آن‌ها ممانعت از آشوبی بود که پیش‌بینی می‌شد، نتایج این اصلاحات به‌خوبی خود را در جریان‌ات بهار عربی در جهان عرب نشان داد، تقریباً تمامی کشورهای هم‌پیمان آمریکا در خلیج فارس توانستند بحران‌های بهار عربی را با کم‌ترین هزینه پشت سر بگذارند. بر اثر اصلاحات کشورهای منطقه دست‌دست از سرکوب مردم کشیدند و وضعیت توسعه‌ی انسانی تا حدودی در این کشورها بهبود یافت. موسسه آینده و موسسه گفتان همیار دموکراسی در قالب طرح خاورمیانه بزرگ به اجرای طرح‌های مهمی در سطح منطقه اقدام کردند. هدف عمده‌ی این مؤسسات آموزش نیروهای جوان برای آنچه از آن به تمرین دموکراسی تعبیر می‌شد بود. موضوعاتی که در این کارگاه‌های آموزشی دنبال می‌شد تمرین فضایی بود که جوانان مسلمان آموزش می‌دیدند چگونه در فضایی دموکراتیک زندگی کرده و ارزش‌های غربی را به صورت یک بسته کامل پذیرفته و در واقع برای اداره جوامع مسلمان برای دوران جدید از پیش آمادگی داشته باشند [۱۴]. در قالب این اصلاحات، اقدامات مهمی چون: برگزاری انتخابات مجلس یا شوراهای شهر، اجازه‌ی تأسیس جمعیت‌های سیاسی و انتشار روزنامه را می‌توان نام برد. برای مثال، در کویت، به‌طور تاریخی تعامل دولت با اقلیت‌های مذهبی، بخصوص شیعیان خوب بوده است. وجود قانون اساسی صریح و روشن در این کشور که بین شهروندان مساوات قائل می‌شود؛ و همچنین وجود پارلمان نسبتاً مناسب و روابط خوب میان شیعیان و خاندان حاکم بخشی از دلیل چنین تعاملی است. در واقع برخلاف عربستان و بحرین، حاکمان کویت سیاست‌های خاصی را پیش‌گرفته‌اند که از سال ۱۹۶۲ میلادی شیعیان اجازه‌ی حضور در پارلمان را داشته‌اند. اتخاذ چنین سیاست‌هایی موجب شد تا این کشور حتی در تنش‌های سیاسی سخت کم‌ترین پناهنده‌ی سیاسی را داشته باشد. مجلس نمایندگان کویت دارای ۵۰ کرسی است و نسبت به دیگر مجالس مشابه در کشورهای عرب منطقه خلیج فارس از اختیارات تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری بیشتر برخوردار است. به‌گونه‌ای که می‌تواند تصمیم‌های دولتی را مورد بازبینی و یا نقض قرار دهد. در سال ۲۰۰۳ و با سقوط صدام، خانم معصومه مبارک به عنوان یک بانوی کویتی شیعه برای پست وزارت برنامه‌ریزی در کابینه برداشت. از طرفی مجلسیان کویت عمده‌تأ اصلاح‌طلب هستند و در سال‌های اخیر قدم مهم دیگر در راه اصلاحات برداشتند و آن اقناع دولت به کاهش حوزه‌های رأی‌گیری مجلس و ادغام حوزه‌ها به ۲۵ کرسی بود. نمایندگان مجلس بر این باور بودند که گسترش این حوزه‌ها ظرفیت فساد و خرید رأی و اعمال‌نظر را فراهم می‌کند. در سه کشور عمان، قطر و امارات متحده عربی، مسئله اصلاحات با سرعت کم‌تری پی‌گیری شد. مهم‌ترین دلیل آن است که اولاً رفاه اجتماعی مخصوصاً در دو کشور امارات و قطر از رشدی بالا برخوردار است از طرفی جمعیت این کشورها به لحاظ مذهبی از یکدستی بالاتری برخوردار است [۱۵].

اصلاحات سیاسی در بحرین

اصلاحات سیاسی: خاورمیانه بزرگ

پس از تحولات ۱۱ سپتامبر، یکی از کشورهایی که طرح اصلاحات در آن اجرا شد بحرین بود. در بحرین به نظر می‌رسید این کشور را به عنوان الگویی برای بررسی تأثیر اصلاحات سیاسی بر جامعه کشورهای خلیج فارس انتخاب کرده‌اند. در دیدگاه غربیان، این جزیره‌ی کوچک می‌توانست به عنوان الگوی حکومتی برای برادران بزرگ خود (رژیم‌های دیکتاتوری عرب) مطرح باشد. تحولاتی که در سایه‌ی انجام اصلاحات سیاسی از این دوره در این کشور به وقوع پیوست، می‌رفت که آن را به صورت الگویی برای انجام تغییرات در کشورهای دیگر عربی و مخصوصاً خلیج فارس درآورد. اصلاحات محدود انجام‌شده در بحرین در مجموع تأثیرات مثبتی بر اوضاع داخلی و وضعیت سیاسی کشور داشت و به ایجاد فضای باز سیاسی و برقراری آشتی ملی و بازگشت مخالفان به صحنه‌ی فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی بحرین منجر شد. از جمله می‌توان به بازگشایی پارلمانی که در ۱۹۷۵ منحل شده بود، القاء قانون وحشیانه امنیتی، عفو تمام ۱۰۰۰ زندانی سیاسی، تدوین و به همه‌پرسی گذاشتن منشور ملی بحرین، اجازه بازگشت به تمامی معارضان تبعیدی خارج از کشور، تشکیل کمیته حقوق بشر در مجلس مشورتی، تقویت نقش زنان در جامعه و اجازه‌ی نامزدی زنان در انتخابات شورای شهرداری‌ها و پارلمان، تغییر نظام امیری به سلطنت، انتخاب اعضاء جدید هیئت دولت با عضویت بیشتر شیعیان نسبت به گذشته، صدور فرمان اعطاء تابعیت به همه‌ی بحرینی‌های ایرانی‌تبار، اجازه‌ی برگزاری راهپیمایی، تعیین اعضای مجلس مشورتی جدید این کشور از سوی پادشاه بر اساس نصف-نصف (شیعه/سنی به‌علاوه‌ی

حضور نمایندگانی از دیگر اقلیت‌ها) و برگزاری انتخابات اشاره کرد. نخستین انتخابات شورای شهر طی دو مرحله در ماه مه سال ۲۰۰۲ برگزار شد که گروه‌های معارض دولت بحرین تقریباً توانستند اکثر نامزدهای خود را وارد شورای شهر نمایند. نخستین انتخابات پارلمانی این کشور نیز پس از گذشت نزدیک به سی سال از انحلال آن، در دو مرحله در اکتبر ۲۰۰۲ برگزار شد. نخستین انتخابات مجلس نمایندگان بحرین به‌وسیله چهار گروه عمده مخالف دولت از جمله جمعیت وفاق ملی اسلامی مورد تحریم قرار گرفت اما همین گروه در انتخابات سال ۲۰۰۶ با قدرت شرکت کرد و تقریباً نیمی از کرسی‌های پارلمان را به خود اختصاص داد. دومین انتخابات شورای شهر نیز در همین سال برگزار شد [۱۶]. به طور کلی تا پیش از آنکه شیخ حمد امیر جدید بحرین شود، وضعیت خفقان‌آوری بر بحرین حاکم بود، هرگونه اعتراض از سوی هرکس به شدت سرکوب می‌شد. این سرکوب‌ها تا سال ۱۹۹۶ به اوج خود رسید. البته بار اصلی این فشارها بر دوش اکثریت شیعیان سنگینی می‌کرد و روستاهای شیعه‌نشین در فقر و فلاکت به سر می‌بردند. متأسفانه کشورهای شوری همکاری خلیج‌فارس نیز از روند سرکوب‌ها در بحرین حمایت می‌کردند؛ اما هنگامی که امیر جدید (شیخ حمد) حکومت را در دست گرفت، اوضاع قدری تغییر کرد. حکمران بحرینی به این نتیجه رسید که اگر به این روند ادامه دهند و اکثریت مذهبی را همواره از قدرت دور نگه دارند روزی فرا خواهد رسید که خواسته‌های مردم چیزی فراتر از آنچه هست خواهد شد و ممکن است در آن صورت تنها به تغییر نظام راضی شوند (همان چیزی که بعد از ۱۱ سال حکومت شیخ حمد، شاهد قیام مردم برای سرنگونی دولت این کشور هستیم) به این رو، اصلاحات ظاهری از سطوح بالا آغاز شد. شیخ حمد تا پیش از اینکه به پادشاهی برسد، ریاست ارتش کشور بحرین را بر عهده داشت و به نوعی در سرکوب شیعیان ایفای نقش می‌کرد. اینک به وضوح سعی دارد به شیعیان محروم و ناراضی کشور که اکثریت مسلمانان بحرین را تشکیل می‌دهند، نزدیک شود. او به شیعیان اجازه داده وارد ارتش شوند و همچنین صدها زندانی شیعه را آزاد کرد [۸].

اصلاحات سیاسی در بحرین

حمد بن عیسی آل خلیفه پادشاه فعلی بحرین در سال ۱۹۹۹ پس از فوت پدرش شیخ عیسی زمام امور را به دست گرفت. او برای حل منازعات سیاسی و ناآرامی‌های داخلی این کشور که باعث صفتبندی شیعیان در طول سه دهه در مقابل خاندان حاکمه شده بود منشوری را برای آشتی ملی اعلام کرده و در سال ۲۰۰۱ به همه‌پرسی گذاشت قبل از آن او در زندان‌های امنیتی این کشور را به روی زندانیان سیاسی گشود و همچنین با اعلام عفو عمومی اجازه داد صدها معارض بحرینی که به حالت تبعید در خارج از این کشور به سر می‌بردند به وطن خود باز گردند. وضعیت فوق‌العاده امنیتی را ملغی، دادگاه‌های امنیتی را منحل و مسئولان سازمان امنیت بحرین را برکنار کرد. برخی از سران اپوزیسیون، از جمله شیخ عیسی قاسم روحانی سرشناس و شیخ علی سلمان روحانی جوان که متعاقباً جمعیت وفاق را تأسیس و دبیر کل آن شد، به هنگام ورود به منامه با استقبال گسترده و پرشور مردم مواجه شدند. کشورهای غربی هم‌پیمانان سنتی دولت بحرین (آمریکا و انگلیس) از اصلاحات سیاسی حاکم جدید بحرین حمایت کردند. جمهوری اسلامی ایران نیز از این اصلاحات استقبال کرده و اقدامات ملک حمد را زمینه‌ساز رفع سوء تفاهات دو کشور و بهبود روابط متشنج سه دهه گذشته ارزیابی نمود. شایان‌ذکر است که در این دوره روابط دو کشور متحول گردید و بسیاری از مشکلات بین دو کشور از جمله هزاران ایرانی‌تبار بحرینی که به حالت تبعید در خارج از این کشور بسر می‌بردند و تابعیت بحرینی آن‌ها سلب شده بود به کشور بازگشتند. حمد بن عیسی در پی دیدار از ایران در سال ۱۳۸۱ به ایرانی‌تبارهای بحرینی تبعیدی در ایران اجازه بازگشت داد. منشور اصلاحات حمد بن عیسی با رأی ۹۸/۴ درصدی در سال ۲۰۰۱ به تأیید مردم بحرین رسید. در این منشور، تأسیس پارلمان منتخب، تفکیک قوا، استقلال قوه قضاییه، حمایت از حقوق سیاسی زنان و آزادی‌های مدنی وعده داده شده بود. شیعیان امیدوار شدند که در پرتو این اصلاحات به جایگاه در خوری در ترکیب سیاسی این کشور دست یابند و منشور ملی آغازی بر پایان دوره محرومیت سیاسی آن‌ها باشد [۱۷]. یک سال پس از همه‌پرسی منشور ملی، شیخ حمد خود را پادشاه و نظام سیاسی بحرین را مشروطه سلطنتی اعلام کرد. قانون اساسی جدید این کشور در سال ۲۰۰۲ نوشته شد و در آن صلاحیت‌های مجلس نمایندگان این کشور نسبت به مجلس دهه ۱۹۷۰ کاهش پیدا کرد. امتیازات و اختیارات خاندان حاکمه در قانون اساسی جدید مورد تأکید قرار گرفت و عزل و نصب وزراء، قضات و فرماندهان نظامی و نمایندگان و رئیس مجلس شورا (سنا) در حیطه اختیارات حاکم باقی ماند. به اضافه، تأسیس یک مجلس شورای انتصابی در کنار مجلس نمایندگان انتخابی پیش‌بینی شد. از ترکیب دو مجلس شورا و نمایندگان، عالی‌ترین نهاد تقنینی با عنوان مجلس ملی (با اختیارات محدود) جایگزین مجلس منتخب دهه ۱۹۷۰ شد. شیعیان پس از تصویب این قانون توسط پادشاه، تا حدودی سرخورده شده و خوش‌بینی اولیه خود را از دست دادند به ویژه آنکه با روشن شدن قانون انتخابات مشخص شد که شیعیان قادر به احراز اکثریت کرسی‌های مجلس منتخب نخواهند بود. آن‌ها حاکمیت را به تزویر و سوءاستفاده از اعتماد مردم به وعده‌های پیش‌بینی‌شده در منشور متهم کردند و در مقابل، حاکمیت استدلال می‌کرد که مردم با رأی بالای خود به منشور، اختیار اصلاحات و تأسیس نظام مشروطه سلطنتی را به پادشاه تفویض کرده‌اند. سرخوردگی اپوزیسیون موجب شد تا آن‌ها نخستین انتخابات پارلمانی را در سال ۲۰۰۲ تحریم کنند. راه‌یابی نمایندگانی از مناطق شیعه‌نشین که فاقد پایگاه مردمی بودند به اضافه عوامل دیگری در صحنه داخلی این کشور، از جمله دو دستگی بین شیعیان و طرفدار مشارکت و شیعیان طرفدار تحریم، سرانجام وفاق را به این نتیجه رساند که در تصمیم خود مبنی بر تحریم انتخابات تجدیدنظر کرده و در انتخابات سال ۲۰۰۶ مشارکت نمایند (همان، ۵۸). برای نخستین بار

در سال ۲۰۰۶ بود که در تاریخ این کشور پادشاه بحرین یک شهروند شیعه را به عنوان معاون نخست‌وزیر تعیین کرد که این شخص «جواد بن سالم العریض» بود که به عنوان یک شیعه بالاترین مقام را در این کشور به دست آورده بود. همچنین یک شیعه به نام «نزار بن صادق الجاریه» نیز به عنوان وزیر مشاور در امور خارجی برگزیده شده بود. این دو انتصاب در تاریخ کشور بحرین بی‌سابقه بود و از آن جهت قابل توجه است که تاکنون این ۷۲ درصد شیعه هرگز در امور سیاسی مشارکت و دخالت نداشته‌اند. به نظر می‌رسد انتخابات پارلمان بحرین در دسامبر سال ۲۰۰۶ تأثیر به‌سزایی در به ثمر رسیدن تلاش‌های احزاب شیعه در به دست آوردن مشارکت سیاسی داشته است در این انتخابات (جمعیت اسلامی وفاق ملی) که بزرگ‌ترین تشکل اهل تشیع در این کشور است توانست ۱۷ کرسی از مجموع ۴۰ کرسی پارلمان این کشور را به دست آورد [۱۴]. در انتخابات سال ۲۰۱۰ روشن گردید که الوفاق کماکان صدای اصلی شیعیان این کشور است. تفاوت انتخابات سال ۲۰۱۰ با انتخابات سال ۲۰۰۶ از بعد شیعی این بود که در انتخابات قبلی اغلب تجمعات شیعی انتخابات را تحریم نکرده بودند اما در سال ۲۰۱۰ که در پی ماه‌ها ناآرامی و اعتراضات خیابانی و متهم شدن یک گروه ۲۳ نفره از اپوزیسیون شیعه به عنوان جریان برانداز، برگزار می‌شد. اغلب تشکل‌های شیعی تحت تأثیر این فضا، انتخابات را تحریم کرده بودند. با این حال مشارکت حدود ۸۰ درصد شیعیان در انتخابات نشان داد که اکثریت شیعیان به‌رغم افزایش ناراضیاتی از دولت، به تصمیمات الوفاق احترام می‌گذارند و از گزینه مشارکت در مقابل گزینه تحریم حمایت می‌کنند. الوفاق نیز با واقع‌بینی در مورد میزان اختیارات مجلس نمایندگان و علم به اینکه پرونده‌های مهمی چون اصلاح ترکیب سیاسی و ایستادگی در مقابل سیاست تغییر ترکیب جمعیتی این کشور از طریق اعطای تابعیت به شهروندان غیر بحرینی توسط دولت، از طریق مجلس قابل پیگیری نیست. در برنامه انتخاباتی خود در سال ۲۰۱۰ شعارهای محدودتری شامل مبارزه با فساد اقتصادی و افزایش رفاه مردم را مطرح کرد. با این امید که سایر مطالبات شیعیان را در خارج از پارلمان دنبال کند. شاید به همین دلیل بود که در انتخابات سال ۲۰۱۰ شیخ علی سلمان دبیر کل محبوب الوفاق تصمیم گرفت در خارج از پارلمان بماند و ریاست فراکسیون الوفاق را به خلیل مرزوق واگذار کند [۱۸].

طرح گفتگوهای ملی

گفت‌وگوهای آشتی ملی بحرین از سال ۲۰۱۱ با هدف پایان دادن به بحران سیاسی این کشور از سوی حکومت مطرح شد. در واقع آنچه سبب مطرح شدن این ایده شد فشارهای بین‌المللی و کاهش مشروعیت حکومت آل خلیفه در بحرین بود. گروه‌های مخالف نیز از همان ابتدا به‌رغم اعلام آمادگی برای شرکت در این گفت و گوها، درباره مؤثر بودن آن ابراز تردید کردند. از نظر مخالفان گفتگویی مثر ثمر است که مبتنی بر خواسته‌های عادلانه مردم باشد؛ سبب تحقق حقوق مردم شده و قدرت را به مردم بازگرداند و بحرین را به پادشاهی مشروطه تبدیل کند؛ اما اقدامات آل خلیفه در روند برگزاری گفتگوها سبب شد چندین بار این گفتگوها به حالت تعلیق در آید و در نهایت برای مردم و مخالفان نتیجه‌ای به همراه نداشته باشد. گفت‌وگو با زبان امنیتی، سرکوب و بازداشت معترضان صلح‌جو در طی مذاکرات، از مهم‌ترین این اقدامات می‌باشد، همچنین برخی از گروه‌های مخالف معتقد هستند که حکومت با شرکت دادن گروه‌هایی که در عمل نقش چندان در مخالفت‌های عمومی و اعتراضات مردمی نداشته‌اند قصد دارد تا نقش گروه‌هایی که نماینده اکثریت مخالفان دولت هستند را کم‌رنگ کند. علاوه بر این آل خلیفه به منظور سرپوش گذاشتن بر ادعای خود در مورد حمایت از حقوق مردم و به منظور منصرف کردن معترضان از ارائه پیش‌شرط برای مذاکرات اقداماتی نیز انجام داد؛ تشکیل کمیته مستقل حقیقت‌یاب برای رسیدگی به نحوه برخورد نیروهای امنیتی با معترضان، لغو مسئولیت دادگاه‌های نظامی در خصوص پرونده‌های قضایی معترضین دستگیر شده و امکان تجدیدنظر در احکام صادره توسط این دادگاه‌ها از جمله این امتیازها می‌باشد؛ اما در مقابل برخورد شدید با مخالفان، کشتار وسیع و زندانی کردن آن‌ها مانع از اعتماد مردم و مخالفان به گفتگوها شد، در نهایت این گفتگوها در غیاب برخی از گروه‌ها و احزاب مهم در بحرین از جمله حزب شیعه «وفاق» به پایان رسید. تنها نتیجه‌ای که از این گفتگوها حاصل شد افزایش محدود اختیارات پارلمان بود. بر این اساس نمایندگان اجازه مطرح کردن مسائل عمومی را در پارلمان داشته و استیضاح‌ها نیز از این پس در جلسات علنی پارلمان و نه در جلسات کمیسیون‌ها برگزار شود. هرچند گفتگوهای ملی می‌توانست بستری برای پایان دادن به بن‌بست سیاسی بحرین فراهم کند اما اقدامات حکومت بحرین نشان داد که انجام این گفتگوها تنها برای حفظ ظاهر است و آل خلیفه تمایلی به انجام اصلاحات واقعی ندارد و طرح این گفتگوها تنها برای خاموش کردن صدای معترضان بوده است [۱۱].

طرح اصلاح قانون اساسی

در ادامه اعتراض‌های مردمی، شاه بحرین در سال ۲۰۱۲ طرح اصلاح قانون اساسی را ارائه کرد. شاه بحرین این اصلاحات را نتیجه گفتگو بین مخالفان و موافقان دولت و با هدف پر کردن شکاف‌های به وجود آمده اعلام کرد. بر اساس اصلاحات جدید به مجلس نمایندگان اختیارات نظارتی بیشتری داده شد و همچنین پادشاه پیش از آنکه پارلمان را منحل کند باید با رئیس مجلس نمایندگان منتخب و رئیس مجلس شورا رایزنی کند. آل خلیفه اصلاح قانون اساسی را نقطه عطف و نشان‌دهنده مذاکرات موفق در کشور خود دانسته و با تصویب اصلاح قانون اساسی بیان کرد که دولت به اصل تکرر و همزیستی برای تأمین منافع ملی متعهد و در پی توجه به خواسته‌های ملت است. همچنین شاه بحرین مدعی شد که با اصلاح قانون اساسی امکان نظارت بیشتر بر عملکرد دولت وجود دارد. این در حالی است که گروه‌های

مخالف چنین نگرشی به اصلاح قانون اساسی نداشته و این اصلاحات را صوری و به مثابه ابزاری برای سرکوب سیاسی مردم و مخالفان می‌دانستند و با تظاهرات گسترده به اصلاحات قانون اساسی واکنش نشان دادند. جمعیت وفاق ملی اعلام کرد که خواسته‌های مخالفان دولت، قوه قضاییه و سازمان امنیت عدالت‌طلب و مجلسی با اختیارات کامل است؛ اما در اصلاحات هیچ سخنی از اختیارات به میان نیاورده و در سطح قانون‌گذاری نیز هیچ امتیاز جدیدی ارائه نمی‌کند. مهم‌تر این‌که این اصلاحات درخواست اکثریت شیعه برای ایفای نقش سیاسی بیشتر در امور کشور را تأمین نمی‌کند. آل خلیفه در آخرین اقدامات خود نه تنها به انجام اصلاحات ریشه‌ای اقدام نکرد بلکه با انحلال شورای اسلامی علمای بحرین نشان داد که قصد انجام هیچ‌گونه اصلاح و تغییری در حکومت دیکتاتوری خود ندارد. شورای علمای شیعه بحرین در سال ۲۰۰۴ به رهبری عیسی قاسم، عالم شیعه بحرینی تأسیس شد. این شورا اهداف تأسیس خود را این‌گونه عنوان کرده است: پاسداری از وحدت جامعه و خدمت به آن، پاسداری از هویت اسلامی امت و دفاع از آن در برابر هرگونه تهاجم فرهنگی، توسعه بیداری اسلامی فراگیر در جامعه؛ این شورا هم‌زمان با آغاز خیزش مسالمت‌آمیز مردم بحرین در ۱۴ فوریه ۲۰۱۱ حمایت خود را از این حرکت مردمی و مطالبات برحق آن اعلام کرد و به دلیل نقش گسترده‌ای که در ادامه اعتراضات به حکومت آل خلیفه داشت حکومت بحرین آن را در سال ۲۰۱۴ منحل کرد. البته قبل از این نیز دولت بحرین اعضای شورای علمای شیعه که از بزرگ‌ترین گروه‌های فعال در اعتراضات مردمی بحرین است را ممنوع فعالیت اعلام کرده بود. دبیر کل جمعیت وفاق اسلامی بحرین منحل کردن شورای علما را یک حمله مذهبی برنامه‌ریزی شده علیه معارضان و علیه بخش گسترده‌ای از مردم جامعه اعلام کرد؛ چراکه این شورا نماینده بخش بسیار گسترده‌ای از جامعه بود. انحلال شورا نقض صریح آزادی‌های دینی و فکری شیعیان در این کشور و در واقع به مثابه جنگ علیه شیعیان است [۱۹].

تغییر در سیاست‌ها: ترس از بهار عربی

در چندین سال گذشته دولت بحرین یک سیاست جدید در این کشور رواج داده است که با کشاندن جمعیت غیربومی، غیر شیعی به این کشور در حال تغییر بافت جمعیتی این کشور می‌باشد که با ورود اتباع از کشورهای اردن، فلسطین، لبنان، عربستان سعودی و مصر به خاک این کشور بافت جمعیتی این کشور شکل تازه‌ای به خود گرفته است که با این سیاست هنوز هم شیعیان حداکثر جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. با توجه به اقدامات نژادپرستانه دولت و پادشاه این کشور در قبال شیعیان و همچنین نبود، دموکراسی، آزادی بیان و همچنین اصلاحات ضعیف سیاسی در این کشور این روزها شاهد موج عظیمی از اعتراضات مردمی در این کشور می‌باشیم که این اعتراضات که از سال‌ها پیش آغاز شده بود مانند، آتش زیر خاکستر بوده است که این روزها سر برآورده است. این روزها دور تازه‌ای از ناآرامی‌های سیاسی در بحرین آغاز شده که سر منشأ آن تحولات دیگر کشورهای خاورمیانه از جمله، تونس، مصر، اردن، یمن و لیبی می‌باشد که با تأثیرگذاری بر دیگر کشورها در حال حاضر می‌بینیم یک موج عظیم از بیداری کشورهای اسلامی صورت گرفته که به گفته مقام معظم رهبری این امواج برگرفته از انقلاب اسلامی ایران در سی سال پیش می‌باشد. نظامیان بحرین و همچنین نظامیانی که از کشورهای عربستان و قطر برای کمک به سرکوب مردم این کشور وارد بحرین شده‌اند دست به کشت و کشتار مردم می‌زنند، به طوری که طی اخبار روزهای گذشته از تیرهای خوشه‌ای برای سرکوب معترضین استفاده کرده‌اند؛ که در این جریان حدود هشت نفر کشته و بیش از ۴۰۰ نفر زخمی و دست‌کم ۷۰ نفر دستگیر و مفقود شده‌اند. در پی سرکوب خشن معترضان شیعه توسط نیروهای نظامی داخلی و خارجی همه نمایندگان شیعه پارلمان بحرین از سمت خود استعفا کردند. در رابطه با خواسته اصلی مردم در این اعتراضات می‌توان به این موارد اشاره کرد که مردم خواهان پارلمان منتخب مردمی هستند و همچنین مردم در تظاهرات خود شعار سرنگونی نظام را سر می‌دهند. این شعار واکنشی طبیعی به اقدامات سرکوبگرانه نیروهای امنیتی است [۲۰].

اصلاحات سیاسی یمن پیش و پس از بهار عربی

یمن از لحاظ جغرافیایی در جنوب کشور عربستان و غرب کشور عمان قرار دارد و شواهد حاکم بر فراگرد حیات سیاسی و اقتصادی این کشور حوزه خلیج فارس نشان می‌دهد که این کشور یکی از فقیرترین کشورها در جهان عرب قلمداد می‌گردد. کشور یمن از لحاظ جغرافیایی در موقعی حساس واقع شده و در طول تاریخ شاهد اتفاقات گوناگونی بوده است ما در این بررسی مختصر به عوامل شکل‌گیری بحران در یمن می‌پردازیم. دولت یمن از سال ۲۰۰۴، درگیر جنگ داخلی علیه مبارزان شیعه زیدی در استان شمالی صعده بوده است که نقطه آغاز این درگیری‌ها، تظاهرات ضد دولتی از سوی اعضای جنبش «شباب مومن» به هنگام دیدار علی عبدالله صالح از مناطق شمالی کشور بود که در آن، شعارهای ضد دولتی، ضدآمریکایی و ضد اسرائیلی سر می‌دادند. سپس ناآرامی‌ها به صنعا و تظاهرات مقابل سفارت ایالات متحده و اعتراض به حملات به عراق نیز کشیده شد و معترضان رژیم، عبدالله صالح را به دلیل همکاری‌اش با ایالات متحده در جنگ با ضد تروریسم مورد انتقاد قرار می‌دادند. دولت یمن پس از تلاش‌های ناموفق جهت آرام کردن اوضاع، سعی کرد تا حسین بدرالدین الحوثی از اعضای سابق پارلمان و رهبر شیعیان زیدی را به اتهام ایجاد ناآرامی و احیای امامت زیدی که در سال ۱۹۶۲ و پس از انقلاب جمهوری سرنگون شده بود، بازداشت کند که به هرحال، این درگیری‌ها به سرعت افزایش یافته و علی‌رغم شهادت الحوثی در سپتامبر سال ۲۰۰۴، نبردها تحت رهبری خاندان الحوثی همچنان ادامه یافت. تاکنون ما شاهد شش دوره جنگ در این منطقه بوده‌ایم که در سال ۲۰۰۷ دولت قطر تلاش ناموفقی برای میانجی‌گری داشت. در سال ۲۰۰۸ نیز درگیری‌ها به خارج از صعده کشیده شد و استان‌های دیگر از جمله صنعا

نیز کشیده شد، به گونه‌ای که عبدالله صالح مجبور شد در جولای ۲۰۰۸ اعلام آتش‌بس یک‌جانبه نماید. در حال حاضر نیز دولت یمن از ماه اوت ۲۰۰۹ (مرداد ۱۳۸۸) و به دنبال الغای «توافقنامه دوحه»، حملات خود را از سر گرفته و به گفته خودشان «عملیات زمین سوخته» را در پیش گرفته‌اند و پادشاه سعودی نیز به حمایت از دولت یمن، نیروهای خود را برای سرکوب ناآرامی‌ها به مناطق مرزی این کشور اعزام کرده است. تلفات این جنگ در استان صعدة بسیار زیاد بوده، به طوری که تاکنون ۱۲ هزار نفر کشته و ۲۵ هزار نفر زخمی به همراه داشته است. البته ویرانی ۵ هزار واحد مسکونی، تخریب بیش از ۲ هزار مزرعه و ۵ میلیارد دلار خسارت از آثار این جنگ بوده است. همچنین، علاوه بر نابودی زیرساخت‌ها، این جنگ باعث مهاجرت ۱۳۰ هزار نفر شده و کمک‌های بشردوستانه را نیز محدود ساخته است [۲۱].

اعتراضات سراسری در یمن علیه حکومت یمن و رئیس‌جمهور آن، علی عبدالله صالح از ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ میلادی، جهت انجام اصلاحات در این کشور آغاز شد، اما در روزهای پایانی ژانویه ۲۰۱۱ میلادی مخالفین خواستار کناره‌گیری رئیس‌جمهوری این کشور از قدرت شدند. انقلاب یمن که ریشه در شرایط سیاسی و اجتماعی این کشور داشت بخشی از دومی‌نوی انقلاب‌های دموکراتیک در خاورمیانه عربی بود که با هدف خروج از اقتدارگرایی و مآلات‌تحقق دموکراسی در قالب انقلاب‌های موسوم به بهار عرب می‌بایست نتیجه می‌داد و به بار می‌نشست. فوریه ۲۰۱۱ نوید چنین نتیجه‌ای را با توجه به بحران مشروعیت سیاسی علی عبدالله صالح نوید می‌داد، لذا مجاهدت و مساهمت انقلابیون دموکراسی خواه در سوم فوریه ۲۰۱۳ که همراه با اعتراضات مخالفین بود به اوج خود رسید، هرچند که روند تصاعدی مخالفت مخالفین منجر به برخوردهای خونین و خشونت‌آمیز میان دولت (علی عبدالله صالح) با انقلابیون گردید. جدای از برخورد جدال آمیز و معطوف به خشونت‌آمیز دولت با مخالفین که فضای سیاسی و اجتماعی این کشور را در معرض خشونت و جدال پایان‌ناپذیر قرار داد، استان سعدة با مجاهدت و مساعی انقلابیون به کنترل مخالفین درآمد. تلاش انقلابیون در کنترل شهر سعدة بی‌نتیجه نماند چراکه این اقدام زمینه را برای علی عبدالله صالح و درخواست پناهندگی‌اش به کشور عربستان را فراهم کرد. به این ترتیب در ۱۴ خرداد ۱۳۹۰ برابر با ۴ ژوئن ۲۰۱۱ علی عبدالله صالح پس از مجروح شدن با ۵ مقام بلندپایه روانه عربستان شد؛ اما برکناری علی عبدالله صالح پایان جدال سیاسی در یمن نبود، بلکه به نوبه خود فصل جدیدی از بحران و آغاز بن‌بست سیاسی در این کشور بود. بخشی از زمینه‌های کنونی بحران یمن در امتداد بحران‌های اوان تحولات موسوم به بهار عرب در است. در همان اوان انقلاب‌های دموکراتیکی در یمن، شورای امنیت اعمال تحریم‌های بین‌المللی شورای امنیت علیه علی عبدالله صالح و هم‌پیمانانش آن‌هم به اتهام بی‌ثبات کردن یمن نمود. نتیجه حاصل از اعلام مواضع شورای امنیت حاصلی جز لاینحل ماندن بحران یمن نداشت، لذا تنها نتیجه حاصل از آن، کنترل بخش اعظم صنعا پایتخت یمن به دست حوثی‌ها بود. به واقع کنترل صنعا از سوی حوثی‌ها از یک‌سو به معنای تضعیف حکومت مرکزی بود و از سوی دیگر چنین کنترلی نمی‌توانست به معنای امتیازی برای حوثی‌ها باشد، چراکه اعم مساهمت حوثی‌ها بر جدال با شورش‌های القاعده و جنبش‌های جدایی‌طلب در جنوب متمرکز بود. کنترل شهر صنعا از سوی حوثی‌ها، کمیته‌های مردمی وابسته به جنبش حوثی‌ها را برای اعلام مخالفت خود با تلاش‌هایی که برای دور زدن خواسته‌های انقلاب صورت گرفته بود، به راهپیمایی در صنعا واداشت. این راهپیمایی‌ها به اندک زمانی زنگ خطر را برای رئیس‌جمهوری یمن عبدربه منصور هادی و خالد البجاح نخست‌وزیر این کشور به صدا در آورد و استعفاي آنان را به دنبال داشت؛ اما استعفاي رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیری موجب تصاعد بحران گردید که به تبع آن جدایی‌طلبان جنوب یمن در عدن را به همراه رهبران و نمایندگان احزاب و گروه‌های سیاسی با هدف بررسی آینده بحران یمن واداشت. به این ترتیب پس از نشست‌هایی که از سوی جدایی‌طلبان و گروه‌های سیاسی انجام پذیرفت، نتیجه آن شد که بحران یمن با توجه به کنترل حوثی‌ها در صنعا روند تصاعدی به خود بگیرد. لذا پیامدهای خطرناک اوضاع سیاسی یمن ایجاب می‌کرد که تلاش‌های گروه‌ها و احزاب سیاسی و نهادهای جامعه مدنی در زیر چتر واحدی باشد تا تهمیدات لازم را برای انتقال قدرت از طریق روش‌های دموکراتیک فراهم گردد؛ اما آنچه موجب بحرانی‌تر شدن وضعیت سیاسی گردید، راهپیمایی‌های گسترده‌ای بود که در جنوب یمن و حضرموت از سوی جدایی‌طلبان صورت گرفت که خواهان وحدت کلمه و جدایی جنوب یمن از شمال شدند؛ اما خلأ ناشی از استعفاي رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیر این کشور، جنس بحران این کشور را با عدم کاریزم‌ای، یحیی‌الراعی رئیس پارلمان که می‌توانست بر اساس قانون اساسی یمن به طور موقت تا زمان برپایی انتخابات جدید اداره امور کشور را بر عهده گیرد، در مسیر دیگری از مناقشه قرار داد تا اوضاع سیاسی این کشور پرتنش و پرتلتهاب باشد [۱۶]. به‌رغم تداوم بحران در یمن و روند رو به تصاعد آن به نظر می‌رسید که شاید توافق جنبش‌النصارالله با نمایندگان دولت صنعا بتواند از میزان بحران بکاهد، اما با توجه به جنس تحولات یمن پر واضح بود که هرگونه توافق محتمل به وجود آمده در یمن نباید به مثابه پایان تنش‌های جاری این کشور تلقی شود، چراکه عوامل مختلفی چون باقی‌مانده‌های رژیم پیشین یمن و همچنین طرف‌های خارجی نظیر عربستان اساساً تمایلی به تفاهم سیاسی بین دولت و گروه‌های یمنی به ویژه انصار الله به عنوان نماینده حوثی‌های یمن ندارند، لذا طبیعی به نظر می‌رسید که بحران یمن به پایان فصل جدید خود نرسد [۲۲].

تحولات یمن از ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴

با آغاز قیام‌های مردمی در یمن، کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به ویژه عربستان در ابتدا بر حفظ صالح تأکید داشتند، به ویژه اینکه منافع عربستان در گرو ثبات در یمن است. با اوج‌گیری قیام مردمی، در نهایت این شورا با چراغ سبز آمریکا، کنار رفتن آرام صالح از

صحنه را در پیش گرفت. این طرح دو هدف داشت، نخست آنکه، دولتی همسو با خواست شورا به ویژه عربستان در یمن تشکیل شود و دوم آنکه، صالح خروجی آبرومندانه از قدرت داشته باشد تا سرنگونی وی، الگویی برای سایر ملت‌های منطقه نگردد و حتی با مدل‌سازی از یمن، تحولات سایر کشورهای عربی را نیز مدیریت کنند. این ابتکار که در ۱۶ آوریل ۲۰۱۱ از سوی وزرای خارجه شورای همکاری در ریاض اعلام شد، متضمن انتقال اختیارات صالح به معاون وی و تشکیل دولت از سوی اپوزیسیون یمن در یک فرآیند زمانی بود. طرح اولیه شورای همکاری خلیج فارس متناسب با خواست عبدالله صالح تنظیم شده بود. هدف این بود که رئیس‌جمهوری یمن تا پایان سال ۲۰۱۳ بدون برخورداری از قدرت اجرایی در رأس قدرت باقی بماند. این طرح که دربرگیرنده خواست انقلابیون نبود با شکست مواجه شد. سرانجام در جریان نشست‌های متعدد نمایندگان اپوزیسیون و وزرای امور خارجه شورای همکاری خلیج فارس در ریاض موافقت شد صالح ظرف یک ماه قدرت را به معاون خود - عبدربه منصور الهادی- واگذار کند [۲۱].

ویژگی‌های دوره منصور هادی

توافق برای کنار گذاشتن صالح و به قدرت رسیدن منصور هادی در انتخاباتی نمایشی از سوی مجموعه‌ای از احزاب و جریان‌های سیاسی موسوم به «دیدار مشترک و دولت یمن» و همچنین بازیگران خارجی به محوریت شورای همکاری خلیج فارس، درواقع توافقی میانه برای حفظ ساختارهای سیاسی و امنیتی موجود با تغییر فردی در رأس هرم قدرت با هدف راضی نگه‌داشتن انقلابیون بود. در دوره بعد از به قدرت رسیدن منصور هادی، یمنی‌ها در شرایطی به سر می‌بردند که توأمان با بیم و امیدهای مختلفی همراه است. در حالی که انقلابیون یمن از یک‌سو به تغییر تدریجی شرایط و ورود به مرحله تدوین قانون اساسی، انجام گفتگوهای ملی و سرانجام واگذاری قدرت به فردی جدید در انتخاباتی دموکراتیک امید داشته‌اند، بیم‌ها و نگرانی‌های مهمی نیز فراروی آن‌ها قرار داشته که از مهم‌ترین آن‌ها تداوم ساختارهای سیاسی و امنیتی دوره صالح، حضور عناصر و وابستگان صالح در ارکان قدرت و ممانعت بازیگران خارجی از تغییرات اساسی بوده است [۲۰]. در ابتدای دوره به قدرت رسیدن عبدربه منصور هادی، تغییر رئیس‌جمهور باعث تغییرات مهم در ساختار قدرت نشد و این موضوع ضرورت بازسازی انقلاب را در میان بسیاری از اقشار مردمی و گروه‌های سیاسی مطرح کرد. درواقع، انقلاب مردم یمن در مرحله جدید با چالش‌های بزرگی روبرو شد و هدایت کشور به دست رئیس‌جمهور جدید از منظر بسیاری به نوعی ادامه مدیریت بحران عبدالله صالح محسوب می‌شد؛ بدین معنی که منصور هادی در ادامه سیاست‌های صالح با استفاده از حمایت‌های خارجی درصدد حفظ ساختار قدرت و متوقف کردن تدریجی انقلاب است. بعد از به قدرت رسیدن هادی، چالش حضور وابستگان و نزدیکان عبدالله صالح، رئیس‌جمهور پیشین، در مناصب دولتی همچنان در این کشور ادامه داشت و سرپیچی وابستگان صالح از عزل و نصب‌های رئیس‌جمهور منصور هادی، از دلایل تداوم ساختار قدرت پیشین به شمار می‌رفت. بر این اساس، استدلال می‌شد که انتقال قدرت در یمن نه به‌طور دائم، بلکه موقتی صورت گرفته است و هنوز صالح و وابستگان وی به حضور در رأس هرم قدرت سیاسی در آینده امیدوارند. لذا این تحلیل وجود داشت که انتقال قدرت بیشتر صوری بوده و عدم مجازات و کنار گذاشتن وابستگان صالح بار دیگر چالش‌های انقلاب یمن را پررنگ کرده است. (همان: ۲) اما به‌رغم غلبه نگرش‌های بدبینانه در خصوص عملکرد منصور هادی در مسند ریاست‌جمهوری و تداوم نسبی ساختار قدرت گذشته در این کشور، وی برای پیشبرد امور و تثبیت جایگاه خود نمی‌تواند به مطالبات و درخواست‌های مردمی و گروه‌های سیاسی کشور کاملاً بی‌توجه باشد. بر این اساس، در تلاش بوده است تا به‌طور نسبی ساختار قدرت را بازسازی کند، به‌خصوص عناصر حساسیت‌زا و معروف وفادار به صالح را کنار بگذارد و نیز گفتگوهای ملی را آغاز کند و به‌پیش ببرد. منصور هادی نیز با توجه به تظاهرات و اعتراضات مردمی و در جهت کسب مشروعیت در جامعه به برخی اقدامات مهم برای بازسازی قدرت در این کشور دست زد؛ از جمله: در سوم آوریل ۲۰۱۳ علی عبدالله صالح را از سمت خود به‌عنوان فرمانده گارد جمهوری این کشور برکنار و او را در مقام سفیر یمن در امارات عربی معرفی کرد. رئیس‌جمهور دو تن دیگر از مقامات این کشور را نیز که به رئیس‌جمهور سابق یمن وابستگی داشتند، یعنی معاون وزارت اطلاعات و ریاست گارد ریاست‌جمهوری، از سمت‌هایشان برکنار کرده است. در مجموع به‌رغم وجود برخی نگرانی‌ها و بدبینی‌ها در مورد عملکرد منصور هادی و موانع اساسی تغییرات بنیادین در یمن به نظر می‌رسد شرایط سیاسی این کشور و تداوم تأکید مردم بر لزوم تغییرات و اصلاحات واقعی و به‌خصوص نیاز رهبران جدید به کسب رضایت و همراهی نسبی مردم باعث شده است تا سطحی از تغییرات در این کشور گریزناپذیر باشد. با این حال، در صورتی که تغییرات درونی یمن محدود، سطحی و نمایشی باشد و رهبران جدید بیش از مطالبات مردمی بخواهند منافع راهبردی بازیگران خارجی را مدنظر قرار دهند و به‌خصوص به ایجاد دگرگونی‌های ملموس در شرایط سیاسی و اجتماعی منجر نشود، نه‌تنها مشکلات و بی‌ثباتی‌های مختلف داخلی تداوم خواهد یافت، بلکه شکل‌گیری خیزش مردمی گسترده دیگری در این کشور محتمل خواهد بود. با واگذاری قدرت از سوی علی عبدالله صالح و روی کار آمدن عبدربه منصور به عنوان رئیس‌جمهور موقت وی می‌بایست مقدمات انتخابات ریاست‌جمهوری را فراهم می‌کرد. این انتخابات در فوریه ۲۰۱۲ تنها با حضور یک نامزد انتخاباتی برگزار شد و عبدربه منصور به عنوان رئیس‌جمهور باقی ماند. حوثی‌های به عنوان مهم‌ترین گروه مخالف در یمن پیش از انتخابات آن را در چارچوب راه‌حل تحمیل شده از سوی کشورهای دیگر بر یمن عنوان کردند و آن را به منزله برتری دادن منافع کشورهای دیگر بر منافع مردم یمن خواندند و این انتخابات را توهین به ملت یمن خواندند. این شرایط باعث تداوم اعتراض‌ها از سوی مردم یمن شد. جنبش انصارالله یا همان حوثی‌های یمن به رهبری

عبدالملک حوثی به عنوان مهم‌ترین گروه مخالف، رهبری اعتراض‌ها را به عهده داشتند. گفتگوی‌های ملی برای آشتی در یمن و نیز حضور نماینده دبیر کل سازمان ملل در این کشور نیز نتوانست اوضاع را آرام کند. تا اینکه در ماه‌های اخیر لغو یارانه سوخت از سوی دولت محمد باسندوه بهانه لازم برای بازگشت و تشدید اعتراض‌های مردمی را فراهم کرد. رئیس‌جمهور یمن برای آرام کردن اوضاع سرانجام به امضای موافقت‌نامه صلح با انقلابیون تن داد. پس از گذشت دو هفته از امضای توافقنامه صلح و مشارکت با مخالفان، "احمد عوض بن مبارک" رئیس دفتر خود را مأمور تشکیل کابینه کرده بود که با مخالفت جریان‌های سیاسی مخالف این کشور از جمله انصار الله روبرو شد. نهایتاً رئیس‌جمهور یمن «خالد محفوظ بحاح» را مأمور تشکیل کابینه دولت جدید این کشور کرد [۱۹].

تحولات دوره منصور هادی از ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴

"منصور هادی" رئیس‌جمهور یمن که پس از قیام مردم این کشور در جریان بیداری اسلامی توانست با حمایت‌های عربستان از معاونت "علی عبدالله صالح"، خود را به کرسی ریاست جمهوری برساند و استبداد سنتی را در قالبی جدید بر این کشور مسلط کند، شاید با اندکی درایت بتواند به خواسته‌های مردمی که از درخواست‌های قبلی خود مبنی بر «اسقاط نظام» کوتاه آمده و با پایین گرفتن لوله‌های سلاح به «اسقاط فساد» و برگزاری تظاهرات آرام روی آورده‌اند، پاسخگو باشد و کشور را از بحرانی که در آن فرو رفته، خارج کند. عبدربه منصور هادی از ۲۷ فوریه ۲۰۱۲ رسماً به عنوان رئیس‌جمهور موقت یمن فعالیت خود را آغاز کرد. منصور هادی از زمانی که جایگزین صالح شد، به ناچار در چند جبهه فعالیت کرد: سازمان‌دهی ارتش تقسیم شده یمن، جا به جایی یا برکنار کردن برخی از وابستگان و افراد وفادار به صالح از مناصب بالا، مقابله با القاعده و تشکیل کنفرانس گفت و گوی ملی. مشکلات امنیتی که در نتیجه ضعف ارتش، حضور وابستگان صالح در مناصب مهم، حضور گسترده اعضای القاعده در یمن و همچنین فعالیت هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا به وجود آمد سبب شد حل مشکلات امنیتی به اولویت اصلی دولت موقت منصور هادی تبدیل شود. در این میان، اختلاف‌های قبیله‌ای و فرقه‌ای نیز موجب شد نخستین جلسه کنفرانس گفت و گوی ملی یمن که مهم‌ترین اولویت منصور هادی بود، با تأخیر ۱۳ ماهه در ۱۸ مارس ۲۰۱۳ برگزار شود. هدف از برگزاری کنفرانس گفت و گوی ملی، جمع کردن نیروهای سیاسی این کشور در کنار هم و تصمیم‌گیری درباره موضوعات مهمی نظیر استقلال جنوب، نقش حقوق اسلامی، چگونگی مقابله با تروریسم و فقر اعلام شده بود. در نهایت، کنفرانس گفت و گوی ملی یمن پس از فراز و نشیب فراوان، توانست در آخرین روزهای قانونی دوران دو ساله منصور هادی، ضمن ابقای یک ساله هادی در قدرت، شکل نظام سیاسی آینده این کشور را حداقل در بعد نظری تعیین کند [۲۳].

تمرکززدایی و تشکیل دولت فدرال

یکی از پیشنهادهایی که درباره شکل نظام سیاسی آینده یمن در کنفرانس گفت و گوی ملی ارائه شد و مورد حمایت منصور هادی نیز قرار گرفت تمرکززدایی حکومت در این کشور از طریق تقسیم آن به مناطقی با خودمختاری فراوان، بر اساس یک نظام فدرال است. طبق آخرین تصمیم، قرار شد یمن به شش منطقه فدرال تقسیم شود که چهار منطقه فدرال در شمال و دو منطقه فدرال در جنوب تشکیل خواهد شد. یاسین نوامان، مشاور رئیس‌جمهور یمن، درباره شکل نظام سیاسی جدید این کشور گفت: یمن در زمان عبدالله صالح، در ایجاد دولت متمرکز و وحدت ناکام بود. در نظام سیاسی جدید یمن، ثروت و قدرت باید عادلانه توزیع شود. عدالت اجتماعی، حقوق شهروندی و برابری باید تأمین شود. همان‌طور که تجزیه یمن راه‌حل درستی نیست، تمرکزگرایی هم یک راه‌حل مفید نیست. در نظام فدرالی یمن، هر منطقه پارلمان، دادگاه و نیروی پلیس مخصوص به خود را خواهد داشت و زیر نظر حکومت مرکزی فعالیت خواهد کرد. علت اصلی انتخاب فدرالیسم برای شکل آینده نظام سیاسی یمن این است که از تجزیه این کشور جلوگیری شود. یمن به دلیل داشتن ساخت قبیله‌ای و همچنین ریشه‌های تاریخی تنش میان یمن شمالی و جنوبی، از بستر همواری برای تجزیه و چندپاره شدن برخوردار است. از این‌رو به نظر می‌رسد انتخاب فدرالیسم به عنوان شکل نظام سیاسی آینده یمن با هدف جلوگیری از تجزیه این کشور و انتخاب میان «بد» یعنی فدرالیسم از «بدتر» یعنی تجزیه‌طلبی است. با پایان کار کنفرانس گفت و گوی ملی در یمن، مرحله سخت نظام‌سازی در این کشور و تلاش برای برگزاری انتخابات عمومی آغاز شد. دولت موقت منصور هادی در مرحله جدید و عملی نظام سازی با مشکلات مهمی مواجه است. واقعیت این است که در یمن احساس قبیله‌ای و طایفه‌ای قوی‌تر از احساس ملی است. یکی از مشکلات بزرگ یمن در مرحله جدید برخلاف مصر و تونس، این است که از داشتن یک دولت ملی محروم است. منصور هادی در آغاز دوران دو ساله قدرت خود با آگاهی از این مشکل مهم، گفته بود «در یمن جدید، یک خانواده، قبیله، منطقه یا بخش حکومت نخواهد کرد. در زمان صالح عدالت و برابری وجود نداشت چون خانواده عبدالله صالح همه مناصب قدرت و ثروت را در اختیار داشت و او پسران، وابستگان و اعضای قبیله‌اش را به مناصب اصلی امنیتی، نظامی و حکومتی منصوب کرد [۱۸].

دیدگاه قبایل به طرح فدرالیزه منصور هادی

تحولات یمن در دو- سه سال اخیر نشان داد اظهارات منصور هادی تأثیری در روحیه قبیله‌ای مردم یمن نداشته است. برخی از شیوخ قبایل به ویژه شیوخ الاحمر، خود را رهبر یمن می‌دانند و حتی حمید الاحمر برای ریاست جمهوری آینده برنامه‌ریزی می‌کند. از این‌رو برقراری نظام فدرالی در آینده یمن، بدون موافقت و همراهی قبایل این کشور، ممکن است به آسانی اجرا نشود. با وجود اینکه، فدرالی

شدن برخی مناطق یمن جنوبی قطعی است اما بخش زیادی از مردم و فعالان یمن جنوبی همچنان خواستار استقلال از یمن شمالی هستند. ممکن است فدرالی شدن برخی مناطق یمن سبب شود برخی دیگر از استان‌های ناراضی یمن نیز خواستار فدرالیسم شوند و وضعیتی شبیه عراق کنونی در یمن به وجود آید و با اینکه منطقه فدرالی شده، درخواست استقلال بیشتری از حکومت مرکزی داشته باشد. نماینده انصارالله وابسته به گروه الحوثی اولین اعتراض را به تصمیم برای تقسیم یمن به شش منطقه فدرالی انجام داد و تأکید کرد، حاضر به امضای این سند نیست زیرا نهایی شدن تشکیل این شش منطقه به معنای محروم شدن گروه الحوثی از دسترسی مستقیم به سواحل یمن است [۲۳]. یکی دیگر از مشکلات مهم پیش‌روی دولت موقت یمن در مرحله نظام‌سازی این است که عوامل ناامن کننده همچنان در عرصه سیاسی و امنیتی این کشور حضور دارند. عبدالله صالح و وابستگان وی نه تنها هنوز در یمن و برخی مناصب مهم حضور دارند بلکه برای بازگشت به عرصه سیاسی در فرآیند انتخابات آتی نیز برنامه‌ریزی می‌کنند. صالح همچنان رئیس حزب کنگره، یکی از بزرگ‌ترین احزاب سیاسی یمن، است. اگرچه تعدادی از اعضای خانواده صالح از مناصب اصلی نظامی و امنیتی برکنار شدند اما آن‌ها همچنان منابع اقتصادی قابل ملاحظه‌ای در اختیار دارند. این در حالی است که مردم یمن نه تنها با بازگشت صالح و وابستگان وی به قدرت مخالف هستند بلکه خواستار محاکمه وی به دلیل ارتکاب جنایات گسترده طی یک سال اعتراض مردمی هستند. اعضای القاعده طی دو سال اخیر یکی از مهم‌ترین عوامل ناامنی در یمن بودند. حضور گسترده اعضای القاعده در یمن، همچنان یک مشکل مهم است و دولت یمن به دلیل نداشتن ارتش منسجم و مقتدر، توان کافی برای مقابله با این گروه تروریستی را ندارد. فعالیت هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا نیز با وجود اعتراض مکرر مردم یمن همچنان در این کشور ادامه دارد و در گسترش ناامنی در مناطق مختلف یمن نقش مهمی ایفا می‌کند. مشکلات اقتصادی که یکی از دلایل اصلی بروز اعتراض‌های گسترده ضد حکومتی در یمن بود همچنان در این کشور وجود دارد. یمن یکی از فقیرترین کشورهای عربی است. بیش از نیمی از جمعیت یمن زیر خط فقر و با درآمد روزانه کمتر از دو دلار زندگی می‌کنند. میزان بیکاری در این کشور حداقل ۳۵ درصد و حداکثر ۵۵ درصد برآورد شده است. بخش زیادی از زیرساخت‌های اقتصادی یمن طی سه سال اخیر آسیب دیده است. میزان بی‌سوادی در یمن نیز در سطح بالایی قرار دارد. با توجه به این مشکلات آشکار اقتصادی، فعالیت برای دولت موقت یمن سخت خواهد بود زیرا مردم یمن در مرحله اول انتظار دارند دولت موقت منصور هادی مشکلات معیشتی و اقتصادی آن‌ها را کاهش دهد. تنها چنین اقدامی می‌تواند سبب کاهش بی‌اعتمادی و شکاف میان دولت و مردم یمن و همچنین حمایت آن‌ها از شکل نظام سیاسی آینده این کشور شود. به این مشکلات داخلی یمن باید دخالت عربستان سعودی و آمریکا در امور داخلی یمن را نیز اضافه کرد که با وجود مخالفت جدی مردم این کشور در دوره دو ساله منصور هادی ادامه داشته است. عربستان سعودی و آمریکا به واسطه منافع که در یمن دارند خواستار تشکیل دولت قوی و برگزاری انتخابات واقعی در این کشور نیستند. آل سعود در هیچ کشور عربی برگزاری انتخابات را در راستای منافع خود نمی‌داند. این راهبرد در یمن به واسطه هم‌مرز بودن آن با عربستان از شدت بیشتری نیز برخوردار است. برخی از شیوخ قبایل یمن نیز ارتباط نزدیکی با عربستان دارند و از آل سعود دستور می‌گیرند. علی محسن الاحمر که اکنون یکی از قوی‌ترین بازیگران سیاسی یمن است به خاطر روابط نزدیکی که با آل سعود داشت از بنیه مالی قوی برخوردار شد. این رویکرد در دوران جدید نیز ادامه خواهد داشت [۲۰].

نتیجه گیری

ساختار سیاسی کشورهای عربی در منطقه خلیج فارس، نئوپاتریمونیا است. این ساختار پاسخگوی نیازهای نسل امروز نیست و پیش‌بینی می‌شود که این کشورها در سایه بحران حاکمیت و با اثرپذیری از خیزش‌های مردمی یکی دو سال اخیر در کشورهای عربی، به زودی دومینوار دستخوش دگرگونی‌های بنیادی شوند، زیرا از ضعیف‌ترین نمونه‌های ملت - دولت در سطح جهان شمرده می‌شوند. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر آمریکا تصمیم گرفت تا طرحی از اصلاحات را در خاورمیانه برای جلوگیری از افراط‌گرایی به اجرا بگذارد و از طرفی جلوی دگرگونی‌های دومینو وار را بگیرد. انجام الگویی خاص و منطقه‌ای دموکراتیک طرح عمده آمریکا برای این منطقه که بر سه اصل مبتنی بود: اولاً چارچوب ساختارهای فعلی این حکومت‌ها را حفظ کند، ثانیاً با انجام اصلاحاتی بتواند از مشروعیتی قابل قبول در میان ملت خود برخوردار شود و ثالثاً، توازن قوای منطقه‌ای را به نفع ایران برهم نزند. شاید بتوان طرح محلی کردن اصلاحات را در همین راستا ارزیابی کرد. در مقابل، رهبران عرب تلاش کردند با همین بهانه تلاش‌های جاری برای انجام اصلاحات را به نحوی در کنترل خود درآورند. این اصلاحات در بحرین تا حدودی موفقیت‌آمیز اجرا شد و بحرین را می‌توانست به عنوان الگویی برای کشورهای عرب منطقه تبدیل کند اما با دخالت‌های روزافزون عربستان و سرکوب خواسته‌های شیعیان اصلاحات از مسیر خود منحرف شد و بحرین را تبدیل به حکومتی سرکوب گر کرد. در یمن از ابتدا اصلاحاتی انجام نشد و اینجا نیز دخالت‌های عربستان یمن را به آستانه‌ی شورش و در نهایت سرنگونی حکومت وقت کشاند و گروه‌ها و قبایل گوناگون را به جان هم انداخت از طرفی عربستان برای سرکوب شیعیان این کشور حملات هوایی علیه یمن را آغاز کرد. پس از طرح اصلاحات، ایالات‌متحده به این نتیجه رسید که هرگونه تغییری در وضعیت موجود اولاً می‌تواند نیروهایی را به قدرت برساند که چندان با منافع آمریکا سازگار نیستند و ثانیاً با تغییر وضعیتی که در عراق ایجاد شد و احتمال قدرت‌یابی شیعیان در کشور بحرین، توازن منطقه‌ای به نفع ایران و به ضرر عربستان برهم خواهد خورد. در نتیجه طرح اصلاحات عملاً در این منطقه شکست خورد و همچنان این کشورها دارای ساخت نئوپاتریمونیا است و استبدادی هستند.

مراجع

۱. مینه‌حاجی، ر.، انقلاب‌های عربی و دگردیسی پان عربیسم، در پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه. ۱۳۹۱، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه: تهران.
۲. برزگر، س.، اولویت تهران همکاری با نیروهای منطقه ای است. دیپلماسی ایرانی، ۱۳۹۲. ۷(۳): ۹-۱.
۳. اشرف‌نظری، ع. ول. قنبری، دگرگونی ساختار اجتماعی و بحران حاکمیت در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس. سیاسی اقتصادی، ۱۳۹۲. ۲۹۶: ۱-۱۰.
۴. اسدی، ب.، خلیج فارس و مسائل آن. ۱۳۸۸، جلد ۳، تهران: سمت.
۵. محمدی، ی.، بررسی ابعاد همگرایی در منطقه خلیج فارس. صباح، ۱۳۷۱. ۲: ۷۵-۸.
۶. الهی، ه.، خلیج فارس و مسائل آن. جلد. سوم. ۱۳۸۸، تهران: قومس.
۷. درستی، ا.، جهانی شدن و خاورمیانه عربی. صباح، ۱۳۸۰. ۳۷(۳۷): ۱۲۱.
۸. حافظیان، م.، زنان خاورمیانه در حوزه عمومی. علوم اجتماعی، ۱۳۸۵. ۱۰۶(۱۰۷): ۶۷-۶۵.
۹. دکميجان، ه.، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب: بررسی پدیده بنیادگرایی. ۱۳۷۷، تهران: کیهان.
۱۰. اورتاری، م. وع. حمزوی، احزاب سکولار در جهان عرب. ۱۳۸۷، تهران: سمت.
۱۱. دکميجان، ه.، جنبشهای اسلامی معاصر در جهان عرب. جلد چهارم. ۱۳۸۳، تهران: نشر کیهان.
۱۲. فاضلی‌نیا، ن.، ژئوپلیتیک شیعه و نگرانی غرب از جمهوری اسلامی ۱۳۸۶، قم: موسسه شیعه شناسی.
۱۳. خوش‌خطی، م. م. وم. امجدی، ساختار نظام بین الملل و آینده سیاسی خلیج فارس. راهبرد، ۱۳۸۶. ۱۱: ۲۱-۱۱.
۱۴. غرقیان‌زندی، د.، خلیج فارس. ۱۳۸۷، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۵. شیرین، ح.، درسهای دموکراسی برای همه، ویرایش دوم. ۱۳۸۰، تهران: نگاه معاصر.
۱۶. هرسنی، ص.ا. نظریه بازیها: الگوی مفهومی برای تبیین تنازع استراتژیک ایران و عربستان در بحرین یمن. تبیین تنازع استراتژیک ۱۳۹۴. Available from: <http://s-harsani.blogfa.com/post-453.aspx>
۱۷. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، کتاب سبز بحرین ۱۳۸۸، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۸. فرازمنده، م.، انتخابات پارلمانی بحرین. ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها، ۱۳۸۹. ۲۵۰: ۹-۱. p.
۱۹. یزدانی، ن. بررسی سناریوهای احتمالی عربستان در برابر انقلاب دوم یمن. ندیشکده تبیین ۱۳۹۳.
۲۰. اسدی، ع.ا. یمن، بیم‌ها و امیدهای عبور از دوره گذار. علوم سیاسی ۱۳۹۲.
۲۱. بخشی، ج. سیر تحولات یمن از آغاز اعتراضات تا انتخابات اخیر ریاست جمهوری. سیاسی ۱۳۹۰.
۲۲. متقی‌زاده، ز.، جغرافیای سیاسی شیعیان منطقه خلیج فارس. ۱۳۸۴، قم: موسسه شیعه شناسی.
۲۳. سیدرضی، ع. ابقای منصور هادی و مشکلات نظام سازی در یمن. برون مرزی ۱۳۹۲.